

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استاد محمد تقی فیاض بخش

شرح حدیث معراج

۳۰ بهمن ۹۱

فصل ۱۵- فراز ۸۳: استجاب دعا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصل ۱۵: ویژگی‌های اهل آخرت و پاره‌ای از نعمت‌های معنوی و اخروی که خداوند متعال به آن‌ها ارزانی می‌دارد

«يَا أَحْمَدُ! إِنَّ أَهْلَ الْآخِرَةِ رَقِيقَةٌ وَجُوهُهُمْ، كَثِيرٌ حَيَاؤُهُمْ، قَلِيلٌ حُمُقُهُمْ، كَثِيرٌ نَفْعُهُمْ، قَلِيلٌ مَكْرُهُمْ، النَّاسُ مِنْهُمْ فِي رَاحَةٍ، وَأَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي تَعَبٍ، كَلَامُهُمْ مَوْزُونٌ، مُحَاسِبِينَ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَعَبِينَ لَهَا، تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ وَلَا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ، أَعْيُنُهُمْ بَاكِئَةٌ، وَقُلُوبُهُمْ ذَاكِرَةٌ وَإِذَا كُتِبَ النَّاسُ مِنَ الْغَافِلِينَ كُتِبُوا مِنَ الذَّاكِرِينَ، فِي أَوَّلِ النَّعْمَةِ يَحْمَدُونَ وَفِي آخِرِهَا يَشْكُرُونَ، دَعَاؤُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَرْفُوعٌ...»

ای احمد! اهل آخرت چهره‌هایی متواضع دارند؛ حیای آن‌ها فراوان، کم‌خردی‌شان ناچیز و سودشان سرشار و مکرشان اندک است؛ مردم از ناحیه‌ی ایشان آسوده و خودشان از دست خویش در رنج و زحمت‌اند؛ سخنشان نیکو و سنجیده است؛ نفس خویش را به محاسبه می‌کنند و آن را در رنج و سختی می‌افکنند؛ چشمانشان را خواب فرا می‌گیرد اما دل‌هایشان همیشه بیدار، چشم‌هایشان همیشه اشکبار و قلب‌هایشان پیوسته در ذکر پروردگار است؛ آن‌گاه که نام مردم در زمره‌ی بی‌خبران نوشته می‌شود، اینان از ذاکران هشیار شمرده می‌شوند. در آغاز نعمت خدا را ستایش می‌کنند و در پایانش او را سپاس‌گزارند؛ دعا و درخواستشان در پیشگاه خدا بلند و مستجاب است ...

فراز ۸۳: استجاب دعا

«دَعَاؤُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَرْفُوعٌ، وَكَلَامُهُمْ عِنْدَهُ مَسْمُوعٌ، تَفْرَحُ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ، يَدُورُ دَعَاؤُهُمْ تَحْتَ الْحُجْبِ، يُحِبُّ الرَّبُّ أَنْ يَسْمَعَ كَلَامَهُمْ، كَمَا تُحِبُّ الْوَالِدَةُ وَلَدَهَا»

«دعای ایشان به محضر الهی بالا رفته و مستجاب و حرفشان پذیرفته است؛ ملائکه از آن‌ها مسرورند؛ دعایشان زیر حجاب‌های الهی در گردش است، خداوند دوست دارد حرفشان را بشنود چنان که مادر فرزندش را دوست دارد.»

مقدمه

موضوع بحث این جلسه

قسمت‌های اول این فراز را در جلسات گذشته بررسی کردیم. این قسمت را که فرمود «یدور دعاؤهم تحت الحجب» به این جلسه موکول کردیم. می‌فرماید دعای ایشان تحت حجاب‌های نوری پروردگار دوران می‌کند. دوران می‌کند را این طور معنا کنید که منتظر می‌ماند. بعد می‌فرماید «یحب الرب أن تسمع دعاؤهم كما تحبّ الوالدة ولدها» خداوند دوست می‌دارد که صدای آنان را بشنود همچنان که مادر فرزند خود را دوست می‌دارد.

رفقا روی این دو سه قسمت از دعا تأملی بفرمایند. سؤال این است که اگر در عبارت دارد که خداوند کلام ایشان را دوست می‌دارد و قبلش هم فرمود کلام ایشان مسموع است تا به آن جا که ملائک از شنیدن دعای ایشان خوشحال می‌شوند، پس چرا فرمود «یدور دعاؤهم تحت الحجب» که معنای آن این است که گویی دعای ایشان بالا نمی‌رود و تحت حجاب‌های الهی منتظر و در حال دوران است. این، سؤال اصلی است که در این جلسه به آن می‌پردازیم.

مرور مطالب گذشته

بحث دعا را از ابعاد مختلفش مطرح کردیم. این که دعا روح عبادت و روح ذکر است. این که در مراتب تقرب عبد به سوی پروردگار اگر اول عبادت، دوم ذکر، سوم حمد و چهارم شکر باشد، روح همه‌ی آن‌ها به دعا برمی‌گردد. گویی روح همه‌ی اعمال عبد در طول شبانه روز اعم از عبادت و ذکر و حمد و شکر و هر چه که باشد، در یک کلام باید در قالب دعا باشد. این نکته بیان شد که ارزش انسان به دعای او است؛ اگر انسان بخواهد به خودش قیمت بدهد یا

قیمت پروردگار را در نزد خودش میزان بزند، ملاک همه‌ی این‌ها دعا است. تا به این جا که دعا در روایات مختلف افضل عبادات، اکرم عبادات، احب اعمال و نظیر این تعابیر بود.

تمه‌ی مباحث قبلی: نتیجه‌ی نهایی در دعاء

اصل دعا موضوعیت دارد نه ما یُدعی (خواستنه شده)

آخرین نکته‌ای که مطرح کردیم این بود که اگر این گونه است باید نگاهمان را نسبت به دعا عوض کنیم. در کلمات اهل بیت و در قرآن می‌بینیم که گویی خود دعا موضوعیت دارد نه استجاب آن. به عبارت دیگر برای اولیاء الهی اگر دعاء مستجاب می‌شد یا نمی‌شد، گویی فرقی نمی‌کرد. البته قطعاً اگر دعا مستجاب می‌شد برای ایشان بهتر بود ولی اگر هم مستجاب نمی‌شد در دعا کردن ایشان تأثیری نداشت. اهمیت استجاب دعا برایشان به صورتی نبود که اگر دعا مستجاب نشود، دیگر دعا نکنند. در روایت دارد که حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند: گاهی اوقات در دعا کردن حالاتی برای من پیش می‌آید که در آن حالات، این که چه بگویم چندان اهمیتی ندارد؛ گویی فقط شنیدن صدای محبوب است که موضوعیت دارد. از این جا معلوم می‌شود که اصل دعا در زندگی برای مؤمن، موضوعیت دارد، مستقل از این که دعا مستجاب بشود یا نشود. مؤمن همیشه و دائماً باید کرنش کند. این اصل است.

بررسی آیه‌ی ۱۸۶ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

در این خصوص چند آیه و روایت را باید بررسی کنیم که استاد هم در کتاب سر الاسراء آورده‌اند. استاد اولین آیه‌ای که در این فراز، به عنوان شاهد بر این مطلب ذکر کرده‌اند همان آیه‌ی ۱۸۶م از سوره‌ی بقره است. این آیه بسیار حساس و از غرر آیات در مورد دعا است. این آیه را از ابعاد مختلف باید بررسی کنیم و به خصوص از این زاویه که در این آیه دعا به خاطر مستجاب شدنش مطرح نشده است. می‌فرماید:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»^۱

^۱ بقره، ۱۸۶

آیه خطاب به رسول اکرم صلوات الله و سلامه علیه و علی آله است. می فرماید هنگامی که بندگان من از تو درباره‌ی من سؤال کردند به آن‌ها پاسخ بده که من نزدیک هستم؛ خواستن آن خواهنده را پاسخ می‌دهم آن هنگامی که مرا می‌خواند. پس پاسخ ندای مرا بدهند و به من ایمان بیاورند، شاید که این‌ها هدایت شوند.

در یک نگاه کلان، آیه می‌فرماید ای پیامبر، وقتی بندگان من در مورد من از تو سؤال می‌کنند بگو که من نزدیک هستم. نفرمود که اجابت می‌کنم؛ صحبت اجابت نیست. عجیب است که در ادامه می‌فرماید «فلیستجیبوا لی» یعنی آن‌ها باید دعوت مرا اجابت کنند؛ نمی‌فرماید من آن‌ها را اجابت می‌کنم. سیاق هم امر است. به دنبال امر به اجابت، امر به ایمان هم می‌فرماید.

در عبارت «اذا سألک عبادی» اذا حرف شرط است و در عین حال ظرف زمان. ظرف زمان است برای سؤال در «سألک». می‌فرماید هنگامی که بندگان من از تو درباره‌ی من سؤال می‌کنند، «فإنی قریب». دأب قرآن در مورد پروردگار این است که زمانی که خداوند می‌خواهد از خودش با عظمت یاد کند ضمائر جمع می‌آید. ضمائر در این آیه مفرد هستند. زمانی پروردگار ضمائر را در مورد خودش مفرد به کار می‌برد که یا بخواهد کاری را مستقلاً به خودش نسبت بدهد یا بخواهد شدت قرابت و نزدیکی به خودش را نشان بدهد. در این آیه به نظر می‌رسد که هر دو جهت، منظور باشد.

در آیه، تکرار ضمائر مفرد به صورتی که آمده است شدت قرابت را می‌رساند. به این معنا که برای بیان معنای آیه ظاهراً نیاز نبود این همه این ضمائر مفرد تکرار شوند. این موارد را احصاء می‌کنیم. اول این که فرمود «سألک عبادی» یعنی بنده‌های من. می‌توانست بفرماید العباد، المؤمنون، الناس یا تعابیر دیگر. در ادامه فرمود «عنی» نه عنا. این دومین استفاده از ضمائر مفرد است.

در ادامه می‌فرماید «فإنی قریب». باز تکرار می‌کند که «إنی» که در واقع این‌ها بوده است. هم حرف مشبیه به فعل برای تأکید و هم ضمیر مفرد متکلم آمده است. «إنی قریب» یعنی قطعاً و قطعاً من به آن‌ها نزدیک هستم. این سومین مورد است. «قریب» صفت مشبیه است که نشان دهنده‌ی دوام و ثبات آن وصف است؛ یعنی نزدیکی من دائم و

ثابت است. نکته‌ی دیگر در این بخش این است که در جواب، واسطه را برداشت و نفرمود فقل لهم فانه قریب، بلکه فرمود «فانی قریب».

چهارمین استفاده از ضمیر مفرد در «أجیب» است. نمی‌فرماید نُجیبُ یا این که آن‌ها جواب داده می‌شوند. با این که شأن خداوند این نیست که بفرماید من به ایشان جواب می‌دهم؛ ما کجا و خدا کجا؟ ولی در این جا این طور فرموده است: «أجیب دعوة الداع إذا دعان». علاوه بر نشان دادن قرب و نزدیکی، أجیب استمرار را می‌رساند که دائماً جواب می‌دهم.

می‌بینیم که برای پنجمین استفاده از ضمیر متکلم وحده فرمود «إذا دعان». در این جا اصلاً لازم نبود این تأکید را بیاورد. این قید تأکید برای این است که اصلاً خود خواستن، دعا کردن و تضرع کردن موضوعیت دارد، نه این که چه بخواهد. اصطلاحی است در میان فلاسفه که می‌گویند تمام موجودات دائماً خداوند را می‌خوانند و می‌خواهند. چون مخلوق دائماً نیازمند درگاه خالقش است؛ مربوط دائماً نیازمند درگاه ربّش است و اگر یک لحظه ربّ به او عنایت نکند و به تقاضایش جواب ندهد، از بین می‌رود.

در میان اصولیین و متکلمین یک قاعده‌ای هست که می‌گویند اصولاً احکام شرع باید روحش با احکام نظام تکوین مطابقت داشته باشد. ما چون این مطابقت را تشخیص نمی‌دهیم به شارع مقدس مراجعه می‌کنیم، چون هم خالق تشریح است و هم خالق تکوین. لذا اگر شارع مقدس در نظام تشریح می‌فرماید که این کار را بکنید پیدا است در نظام تکوین هم مطابق با آن، چیزی هست. به عنوان مثال، شارع مقدس می‌فرماید که نمازهای یومیه برای شما واجب است و نمازهای نافله برای شما مستحب است. ما از این جا کشف می‌کنیم که بنده در نظام تکوین باید یک تسبیح و تقدیس و تحمیدی داشته باشد و اگر این را در حدّ نمازهای واجب نداشته باشد، نابود می‌شود. در نظام تکوین، همان طور که جسم ما تغذیه می‌کند، روح ما هم باید تغذیه‌ای از طریق نماز داشته باشد و حداقل آن برای جلوگیری از نابودی روح عبارت است از نمازهای واجب یومیه. می‌بینیم که همان طور که در کنار حداقل تغذیه‌ی لازم یکسری دستورات برای رسیدن برخی مواد غذایی دیگر به جسم هست، در کنار نمازهای واجب یومیه که حداقل تغذیه‌ی روح است، برخی نمازهای نافله هم توصیه شده است. از این جا که شارع مقدس روی برخی

نوافل تأکید می‌کند، کشف می‌کنیم این نوافل برای نشاط روحی ما لازم است. حداقل‌ها را اگر انجام ندهیم، روح می‌میرد ولی اگر نوافل را انجام ندهیم روح نمی‌میرد؛ زنده است ولی نشاط ندارد. این نکته را به سایر احکام شرعی مثل ارث، دیه و غیره نیز می‌شود تعمیم داد. این تطبیق میان نظام تکوین و تشریح وجود دارد.

در این آیه هم که می‌فرماید «اجیب دعوة الداع إذا دعان»، پروردگار دارد پرده از نظام تکوین برمی‌دارد. چگونه است که اگر در نظام تکوین موجودات از من درخواست نکنند از بین می‌روند که «یسأله من فی السماوات و الأرض»^۲؛ همان طور هم اگر دعا نکنند روحشان از بین می‌رود. این که دوباره فرمود «إذا دعان» مثل این است که بگویید عالم را احترام کن هنگامی که عالم است. ظاهراً نیازی به قید هنگامی که عالم است، نبود. این قید برای تأکید بر مناسبت حکم است. یعنی علت این که باید به عالم احترام کنی، عالم بودن او است. در این جا می‌فرماید که اجابت می‌کنم هنگامی که مرا دعا می‌کنند. از این جا معلوم می‌شود که خود دعا کردن موضوعیت دارد. بنابراین «إذا دعان» قید تأکیدی است که خواندن مهم است نه این که چه بخواهد. همین نکته در مورد ابتدای آیه هم وجود دارد که فرمود «إذا سألك عبادي عني فإني قريب»؛ یعنی می‌شود گفت فإني قريب إذا سألك عبادي عني. بنابراین اگر عبد متحقق به صفات عبودیت شد و به حقیقت خدا را خواند، قطعاً قرب او را احساس کند و دعا مستجاب است. نتیجه‌ی دیگر این که بالاترین استجاب، نفس پاسخ دادن پروردگار است که «اجیب دعوة الداع». در آیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی غافر که فرمود: «أدعوني استجب لكم»^۳ امر به دعا و ضمانت اجابت دعا است؛ یعنی اجابت بدون قید و شرط به دنبال «ادعونی» هست.

در ادامه‌ی آیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی بقره می‌فرماید هنگامی که من این همه وعده‌های صمیمیت و نزدیکی به شما دادم پس جواب مرا بدهید. می‌توانست بفرماید که فلیجیبوا لی. چرا فرمود «فلیستجیبوا لی»؟ به خاطر تأکید است. تأکید در «فلیستجیبوا» بیشتر است. تأکیدات پروردگار در نظام تکوین روی ملاک است به همان معنایی که در بالا

^۲ رحمان، ۲۹

^۳ غافر، ۶۰

گفته شد. این تأکیدات به این معنا است که اگر جواب ندهید برای خودتان خیلی ضرر دارد. اگر می‌فرمود فلیجیبوا معلوم می‌شد که ضررش کمتر است.

این مورد را می‌توان تنظیم کرد با آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی انفال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^۴ در این آیه‌ی شریفه هم تعبیر می‌توانست بدین صورت باشد که اجیبوا لله و للرسول. در ادامه هم فرموده است «اذا دعاكم لما يحييكم». تعبیر، دقیقاً مثل آیه‌ی مورد بحث ما است. معنای آیه این است که اگر خدا و پیغمبر را استجابت نکنید زنده نمی‌مانید. چون خدا و پیغمبر شما را به چیزی می‌خوانند که شما را زنده می‌کند.

در ابتدای آیه فرمود «یا ایها الذین آمنوا»؛ نفرمود «یا ایها الناس». این که مخاطب آیه کسانی است که ایمان آورده‌اند، نشان می‌دهد که مخاطب، کسانی هستند که قبلاً جواب داده‌اند ولی باز می‌فرماید که استجابت کنید. این نشان می‌دهد که باید مدام این حالت استجابت وجود داشته باشد. گویی با هر اجابتی یک روح و حیات جدیدی به مؤمن داده می‌شود. بنابراین دعا کردن در واقع استجابت دعوت پروردگار است که می‌فرماید مرا دعا کنید تا شما را زنده کنم. ما با دعا کردن، پاسخ این ندای الهی را می‌دهیم و می‌گوییم که ما استعداد این را داریم که به ما افاضه‌ی حیات بشود. تأکید می‌کنیم که در فضای حدیث معراج هستیم. حدیث معراج صدر و ذیلش دستورات سلوکی و عملی به پیغمبر اکرم است از سوی پروردگار. بنابراین معنای عبارت این می‌شود که ای پیامبر به تو دستور می‌دهم که اگر می‌خواهی از حیات و نفخه‌ی زنده شدن‌های مکرر بهره‌بری باید استعداد داشته باشی.

انسان هر چه در سنگ بدمد که بینا بشود، سنگ استعداد بینایی ندارد. در فلسفه به اصطلاح می‌گویند که کوری سنگ عدم ملکه نیست، بلکه عدم مطلق است. اما کوری انسان عدم ملکه است. لذا عاقلانه است که انسان به نزد طیب برود و بگوید که مرا بینا کن. اگر انسان استعداد حیات طیب و بالاتر را نداشته باشد در نظام تکوین به او نمی‌گویند که بیا تو را زنده کنم. این که به پیغمبر اکرم می‌فرماید که از من بخواه تا به تو حیات بالاتر بدهم یعنی

^۴ انفال، ۲۴

استعدادش هست. در آیه‌ی شریفه‌ی «استجیبوا لله وللرسول اذا دعاكم لما يحييكم»؛ «یحییکم» فعل مضارع است یعنی مستمرا می‌خواهم تو را زنده کنم. تو همیشه جواب مرا بده تا همیشه تو را زنده کنم. پیدا است انسان در مراتب حیات، دائماً قابلیت اشتداد و بالارفتن را دارد. هر چه استعداد بیشتر، افاضات خاص‌تر و هر چه افاضات خاص‌تر، حیات خاص‌تر.

می‌فرماید باید دعوت من را استجابت بکنید. این «باید»، امر ارشادی است. یعنی اگر نظام تکوین را برایت گفته‌ام که باید در آن همه از من بخواهند و اگر نخواهند می‌میرند، در نظام تشریح هم باید از من بخواهید. این «باید»، یعنی استعداد را فراهم کنید. حضرت استاد می‌فرمودند که آبشار رحمت الهی دائماً می‌ریزد، ولی ظرفیت‌های انسان‌ها متفاوت است. یک نفر زیر آن استکان می‌گیرد، یک نفر ظرف بزرگ‌تری و یک نفر اصلاً راهی باز می‌کند به سمت خانه‌اش. آبشار بخل نمی‌روزد ولی استعدادها برای بهره‌گیری از این آبشار تفاوت دارند. امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل می‌فرماید «يَا كَمِيلَ بْنَ زَيْدٍ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا»^۵ این قلوب انسان‌ها ظرف‌هایی است، بهترین این‌ها جادارترینشان است. این «باید» در «فلیستجیبوا» ارشادی است نه مولوی. یعنی وقتی من برای شما روح مطلب را شکافتم، عقل شما حکم می‌کند که حتماً باید جواب من را بدهید.

بعد فرمود اگر جواب مرا بدهید، مؤمن هم می‌شوید. قبلاً این آیه را مطرح کردیم که «انَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^۶. اگر دعا نکنید مستکبر هستید و انسان متکبر مؤمن نیست. در این جا هم فرمود وقتی جواب من را دادید «وَلِيُؤْمِنُوا بِِي»، باید ایمان بیاورید. در این جا برای هفتمین بار خداوند شدت قرابتش را به بندگانش بیان فرمود. بنابراین در این آیه هفت بار خداوند شدت قرابتش را به بندگانش در مقام دعا بیان فرمود.

^۵ نهج البلاغة (صبحی صالح)، حکمت ۱۴۷

^۶ غافر، ۶۰

معنای رشد

در پایان هم فرمود «لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ». رشد هدایت است. این یک بحث پیچیده‌ی قرآنی است. ما وقتی با کلمات هدایت و رشد و امثال آن برخورد می‌کنیم، معمولاً فکر می‌کنیم که منظور هدایت پیغمبر اکرم، یا سایر انبیاء است که خداوند به ایشان فرمود مردم را هدایت کنید. در ماجرای هبوط حضرت آدم علیه السلام خداوند می‌فرماید که «فَإِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ تَّبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۷ نمی‌فرماید فَمَنِ تَّبَعَ اٰثِمَتِي يَا اَلانْبِيَاءُ و امثال این. این هدایت را اصطلاحاً هدایت ارشادی می‌گویند. وظیفه‌ی پیغمبر مشخص است؛ به همه، اعم از ابوجهل و ابوذر فرمود «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا»^۸. اما هدایت با آن تمام نمی‌شود. در قرآن آیات فراوانی داریم که می‌فرماید به مؤمنین هم بگو که ایمان بیاورید. مثلاً «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا»^۹؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ»^{۱۰}؛ ظاهراً معنا ندارد به مؤمن بگوییم که تقوا داشته باش. در برخی آیات امر به تقوا تکرار هم می‌شود که «اتَّقُوا اللَّهَ وَلِتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ»^{۱۱}. علت این تکرارها چیست؟ انسان وقتی در بار اول اجابت دعوت انبیاء را می‌کند، این می‌شود اجابت دعوت ارشادی و تبلیغی.

هدایت ایصالی

اما وقتی که انسان نسبت به مقام ولایت اولیاء الهی کرنش نشان می‌دهد، خداوند او را تحت هدایت خود قرار می‌دهد و به این هدایت اصطلاحاً هدایت ایصالی انجام می‌دهد. این هدایت یعنی رساندن به مطلوب. اگر بچه‌ای کنار خیابان ایستاده باشد و فردی به او بگوید که اگر می‌خواهی از خیابان رد شوی این طور عمل کن خیلی تفاوت دارد با این که بچه با پدرش باشد و پدرش دست او را محکم بگیرد و از خیابان ردش کند. در حالت دوم حتی اگر

^۷ بقره، ۳۸

^۸ بحار الانوار (ط-بیروت)، ج ۱۸، ص ۲۰۲

^۹ نساء، ۱۳۶

^{۱۰} حشر، ۱۸

^{۱۱} همان

بچه بخواهد شیطننت کند هم، پدرش مراقبتش می‌کند. پدر، فرزندش را تا دم در مدرسه می‌برد و به مدرسه هم که رسید سفارش او را به مسئولین مدرسه می‌کند. این حالت دوم هدایت ایصالی است.

هدایت ایصالی در مورد کسی محقق می‌شود که لیاقتش را داشته باشد. اگر کسی دعوت اول را اجابت نکرد، مثل ابو جهل و ابولهب در صدر اسلام، در موردش می‌فرماید «ذره‌م یأکلوا و یتمتعوا و یلهمم الأمل فسوف یعامون»^{۱۲} و امثال این تعابیر. با این که پیغمبر موظف به تبلیغ است پروردگار می‌فرماید در مورد این‌ها نگران نباش. اما در مورد برخی دیگر چنین عتابی در سوره‌ی عبس آمده است که «عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى»^{۱۳}. ماجرا این است که پیغمبر با عده‌ای از شخصیت‌های مهم قریش در حال مذاکره بودند برای این که فشار بر مسلمین کم شود. یک آدم فقیر کور، به نام ابن ام مکتوم، حریصانه به سمت پیغمبر می‌آید. در این جا مصالح مسلمین مطرح است. در برخی روایات آمده است که یکی از حضار روی ترش کرده است و در برخی روایات آمده است که خطاب آیه متوجه خود پیغمبر است. علی ای حال آیه عتاب می‌کند. مؤمنی بوده که برای پرسیدن سؤالات علمی سراغ پیغمبر آمده بوده است؛ یا ایشان یا یکی از حضار از وی روی برگردانده‌اند. می‌بینیم که خداوند در مورد یک آدم کور پابره‌نه‌ی طبقه‌ی چندم در جامعه این طور اهمیت قائل می‌شود و می‌فرماید که باید به این‌ها بررسی و سؤالاتشان را جواب بدهی. این عتاب نشان دهنده‌ی اهمیت هدایت برای کسانی است که حریصانه به دنبال فهم معارف دین هستند.

^{۱۲} حجر، ۳

^{۱۳} عبس، ۱ و ۲